

هو العليم

«لقاء الله» چیست؟

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين

حسيني تهراني

قدس الله نفسه الزكيّه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآهِلِ بَيْتِهِ أَجْمَعِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

مقصود از لقاء الله، ملاقات نعم او و

بهشت نیست

آیات قرآن و اخبار ائمه عليهم السلام در اینجا

بیش از حدّ احصاء است که به عناوین و طرق

مختلف به ما نشان می‌دهد که این راه، راه رفتنی

است، و انسان می‌تواند این راه را بی‌پیماید و به مقصود

برسد....

[پس] مراد از لقاء خدا [در این آیات و روایات]

چیست؟

آنها [منکران لقاء خدا] می‌گویند: مراد از لقاء

خدا ملاقات نعم بهشتی است؛ سیب است، گلابی

است، حورالعین است، درخت است، چیزهایی که

در بهشت به انسان می دهند، اینها ملاقات خداست.
مگر خدا عاجز بود که همین الفاظ را بیان کند،
ولی اسم لقاء آورد؟! و علاوه این آیاتی که تا این
درجه انسان را به لقاء خدا تحریک می کند، انسان
بگوید: این است که انسان برود در قیامت دو تا
گلابی دستش بدهند؟! یا دو تا سیب دستش
بدهند؟! آیا معنی لقاء خدا این است؟! آیا حیف
نیست که انسان لقاء خدا را این قدر پائین بیاورد، و
به لقاء دو تا سیب و دو تا گلابی تعبیر کند؟!!

می گویند: نه، مراد لقاء ائمه علیهم السلام است.
انسان خدا را نمی بیند، امام را می تواند ببیند و به
معرفت امام هم برسد؛ پس کسی که به مقام لقاء امام
رسید، این مراد لقاء خداست.

باید جواب بدهیم که: آقا جان! خود ائمه علیهم
السلام مگر این آیات را نمی خواندند؟! خود آنها
مگر دنبال لقاء خدا نمی رفتند؟! پس این آیات درباره
خود آنها صادق نیست؟! و علاوه ائمه علیهم السلام
که معرفت آنها معرفت خداست، بعد از این است که
آنها وجه الله شدند، اسم خدا شدند، راه را طی

کردند، معرفت پیدا کردند، امام شدند، آن وقت ما می‌گوییم: لقاء آنها لقاء خداست! پس آنها با سایر افراد مردم تفاوت دارند، پس بعد از اینکه آنها به مقام لقاء خدا رسیدند، وَجَّهَ اللَّهُ شِدْنَ، يَدُ اللَّهِ شِدْنَ، اُذُنُ اللَّهِ شِدْنَ، عَيْنُ اللَّهِ شِدْنَ، این عناوین بر آنها صادق است.

پس این استدلالی که شما می‌کنید بر علیه خودتان است؛ چون خواستید مطلب را باطل کنید، اثبات کردید. اجمالاً می‌گویید که: امام می‌تواند به لقاء خدا برسد، همین برای ما کافیست، امام غیر خداست، و می‌تواند خدا را ببیند.

اگر شما درباره امام قبول کنید و بگویید: پیغمبر و امام می‌توانند خدا را ببینند، این برای ما کافیست؛ آن استدلال شما را پُر می‌کند که غیر از پروردگار احدی از ممکنات نمی‌تواند به مقام ملاقات خدا برسد؛ مگر امام و پیغمبر اینها واجب الوجودند؟! اینها ممکن الوجودند، منتهی در اثر تزکیه و تهذیب به حجاب أقرب رسیده‌اند و کشف سُبُحاتِ جلال بر آنها شد و مطلب را درک کردند....

لقاء خدا جز با فناء ممکن نیست

آن مکتب را انبیاء و ائمه و اولیاء باز کرده‌اند و گفته‌اند: آقا جان من! انسان می‌تواند خدا را ببیند! اشخاصی که می‌گویند: انسان خدا را نمی‌تواند ببیند، درست نیست، انسان می‌تواند خدا را ببیند! منتهی با این چشم نه! چون خدا جسم نیست؛ و با چشمِ ذهن و تفکر هم نه! چون خدا صورت نیست و انسان با ذهن می‌تواند صورِ اشیاء را درک کند.

خدا ذاتاً و صفتاً و فعلاً موجودی است لایتناهی؛ و خداوند علیّاً اعلیّاً در قلب انسان یک نیروئی قرار داده که آن هم لایتناهی است و می‌تواند تجلیات اسماء و صفات پروردگار را اجمالاً درک کند، و چون قابلیت قلب انسان و سیر انسان به اندازه‌ای بزرگ و وسیع است که می‌تواند به مرحلهٔ فناء برسد، لذا می‌تواند در ذات الهی به مقام فناء برسد؛ نه اینکه تا انسان هست بتواند خدا را درک کند، ذات خدا قابل درک نیست؛ ولی برای انسان حال فناء ممکن است و در حال فناء خدا هست و بس! و خدا خودش را درک می‌کند و می‌بیند! این مرحلهٔ ذات

است.

و اما در مرحله اسماء و صفات نه؛ در اسماء جزئیّه و کلیّه، هر شخصی در اثر تزکیه و تهذیب و صفای باطن به مقداری از آن می‌تواند برسد... .

راه پیامبران و امامان برای رسیدن به لقاء

الله

اینکه راه ائمه و پیغمبران بوده این روشن است.

حالا انسان می‌خواهد برسد به این خدا! ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾

«خدا ظاهر است و ظاهر کننده» خودش فی حدّ نفسه

ظاهر است و تمام موجودات هم به وجود او ظاهر

می‌شوند. انسان باید به خدا برسد آقا چه قسم برسد؟

چه کار کند برسد؟ این باید مشابّهت پیدا کند!

شستشوئی کن و آنکه به خرابات خرام *** تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده^۱

خدا پاک است، آدم نجس نمی‌تواند برود! آدم

آلوده را به حرم راه نمی‌دهند، به دربار پادشاه راه

نمی‌دهند، باید تزکیه و تطهیر کند!

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي آلِ أُمِّيِّينَ رَسُولًا

مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيَّهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

^۱ دیوان حافظ، طبع پیرمان، غزل ۴۳۱.

وَيَعْلَمُهُمْ آلَ كِتَابٍ وَأَلَّحِكُمْ مَمَّةً^۱ پیغمبر برای

این آمده که تطهیر کند، تزکیه کند! مردم مسانحه پیدا
کند با آن عالم! شباهت پیدا کند!

درجه اول شباهت «تخلیه» است. تخلیه یعنی
انسان از تمام صفات زشت و نقص و توجه به کثرات
که انسان را از عالم نور و عالم اطلاق دور می‌کند،
خودش را خالی کند. اول ترک معصیت کند، ترک
مخالفت رضای محبوب کند. او می‌خواهد برود در
خانه معشوق را بزند! وقتی با او دارد دشمنی می‌کند
و مخالف رضای او را انجام می‌دهد، این در زدن
فایده ندارد! راه اول تخلیه است. و لذا در همه
روایات داریم که با وجود معصیت انسان نمی‌تواند
راه طی کند؛ اول باید ترک معصیت کند و خود را از
ناپسندیده‌ها خالی کند.

درجه بعد «تحلیه» است یعنی مُتَحَلِّی شدن به
صفات کمال. عبادت انسان خوب باشد، مستحبات

^۱ سوره الجمعة (۶۲) صدر آیه ۲: «اوست خداوندی که در میان مردم درس
نخوانده و در دامن مادر پرورش یافته، از خود آنها پیامبری را برانگیخت تا
برای ایشان آیات خدا را تلاوت کند، و آنان را رشد و نمو دهد و کتاب و
حکمت را تعلیمشان نماید.»

انجام بدهد، انفاق کند، صلۀ رحم کند، حجّ کند، هر کار خوبی از دستش می آید بکند. حالا که خودش را از بدی‌ها خارج کرد، خودش را به این خوبی‌ها متّصف کند! این درجۀ بالاتر.

درجۀ سوّم «تجلیه» است. تجلیه یعنی: متجلی شدن به صفات پروردگار. در آنجا دیگر تجلیات شروع می‌شود، خدا خودش را نشان می‌دهد: یک وقت به صفت القادر، یک وقت به صفت العالم، یک وقت به صفت الرّحمان، یک وقت به صفت الرّحیم. این در تمام مظاهر وجود جلوه می‌کند، تجلیات شروع می‌شود.

مرتبه چهارم مرتبه «فناء» است. تجلیات اسمائی و صفاتی که به نهایت رسید، آخرین مرتبه ملاقات، مرتبه فناء است. در آنجا شخصی که راه را طی می‌کند، به یک مرتبه‌ای می‌رسد که هرچه هست به خدا می‌سپارد و اعتراف می‌کند: خدایا نه من وجود دارم، نه علم دارم، نه قدرت دارم، نه حیات دارم، هیچ، هیچی! همه اینها مال توست و تو به ما دادی! اعتراف می‌کند و علاوه بر اعتراف با لسان دل هم تصریح می‌کند و تفویض می‌کند، اینجا به مقام فناء

می‌رسد.

در مقام فناء، آشنائی و آشتی کامل با خداست؛ چون خدا غیور است و غیرت او اجازه نمی‌دهد که غیر، وارد حرم او بشود؛ بنابراین کسی که می‌خواهد خدا را بشناسد تا هنگامی که «کسی» هست، و اسمی از عناوین دوئیّت بر اوست، حاجب بین او و بین مقام وصول است، او نمی‌تواند بالا برود؛ خدا هم که از مقام عزّ خودش پائین نمی‌آید! خدا عزیز است!

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾^۱.

از اوّلی که بوده تا هنگامی که هست، از آن زمانی که موجودات را خلق کرد، یک لحظه خدا از مقام عزّ خودش تنازل نمی‌کند! خداست، خدا که پائین نمی‌آید!

پس باید چه کار کرد؟ پس باید ما اعتراف کنیم که خدایا در مقابل تو هیچ هستیم! نیستیم! این اعتراف اگر به مرحلهٔ تحقّق برسد، مرحلهٔ فناست؛ و

^۱ سوره فاطر (۳۵) صدر آیه ۱۵: «ای مردم، تمام شما به تمام شرایش وجود هستی نیازمندانی به خدا هستید و فقط خداست که بی‌نیاز است و اوست که سزاوار تحمید و ستایش است.»

در مرحلهٔ فناء، جز خدا هیچ نیست.

پس ذات پروردگار به کُنه درک نمی‌شود، درست است؛ چون غیر نمی‌تواند ذات خدا را درک کند، اما در مرحلهٔ فناء، ذاتی نیست که درک کند! انسان فانی شده، چیزی نیست، در آنجا غیر از خدا چیزی نیست! خود خدا به خودش عارف است، و به خودش مُدرک است، و به خودش بصیر است و سمیع است! در آنجا غیری نیست. و این امر بعد از آشنائی کامل انسان و رسیدن به مقام فناء مطلق، برای او پیدا می‌شود، و قبل از این برای انسان محال است.^۱

^۱ تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ - مجلس چهارم